

سپاس استاد را که زحماتی را متقبل شد و کتاب "خرنونه‌ها قومی فراموش شده در حافظ تاریخ" را جسته و گریخته این جا و آن جا ورق گردانی کرده و سپس یادداشت هایی را به عنوان "نقد ادبی" پیشکش خواننده گان نموده است.

سرآغاز سخن استاد با لطف شان در حق بنده است که من بیچاره را افتخار بخشیده اند که در رده های فرهنگی میهن عزیز مان قرار بگیرم و فرموده اند که در "عرصه های ناهمگون" تحقیق و پژوهش می دارم. راستش این که تا کنون برایم واضح نبود و حالا هم نمی دانم که چند رده فرهنگی وجود دارد و استاد در کدام رده بنده را قرار داده اند. من به این باورم که یک مفهوم من در آوردی است. می توانست رده ها را به بلند و پائین تقسیم میکرد. لطف کردند که در رده پائین فرهنگی قرار ندادند، شاید هم لازم ندیدند و در رده بالا هم قرار ندادند و یا هم دل شان نخوast. از کارهای ما در زمینه تألیف کتاب های درسی برای زبان شغنائی تمجید کرده و به برخی دشواری های "زبانشناسانه، اکادمیک و شیوه های آموزش تطبیقی و کاربردی زبان اول تدوین، ترتیب و مورد کاربرد آموزشی" اشاره کرده اند. این که از دشواری ها در تالیف کتب یاد شده و اشاره می شود که این دشواری ها زبانشناسانه، اکادمیک و شیوه آموزش تطبیقی و کاربردی زبان اول هستند، به نظرم خیلی ها مطلب مبهم است که استاد از آن نام نگرفته است. زیرا، ما برای شاگردان کتاب درسی نوشتیم و آن هم مطابق به نصاب تعلیمی ای که وزارت معارف معین کرده بود که بر شیوه آموزش فعال شاگردان تمرکز دارد که خوشبختانه هیچگونه مشکل از این گونه دشواری ها وجود نداشت، نمیدانم که استاد آن کتاب ها را دیده است یا خیر که چنین دشواری در نظرش آمده است. در صورتی که دشواری اساسی مولفین ما نبود مواد برای تألیف بود که به زبانشناسی و کارهای اکادمیک ارتباطی هم نمی گرفت.

استاد در نوشته خویش نقشی را برایم داده است که در نگارش ادبیات شفاهی مردم شغنان داشته ام. این ادبیات را شامل "داستان، افسانه، قصه گوئی های افراد وابسته به محیط . . . از ساحه های گسترده اساطیری که در میان مردم از سینه به سینه انتقال یافته و دارای جنبه علمی نبوده اما گونه پذیرفته اند" قرار داده اند. برایم جالب تمام می شود که نمی دانم کدام داستان را نوشته ام که علمی نبوده که داستان اصلا خودش به علم کاری ندارد جنبه ادبی و هنری را دارا است. افسانه که به راستی هم یکی از نمادهای اسطوره ای مردم است، را هرگز قلم نزده ام که استاد آن را غیر علمی می داند. متأسفانه افسانه های مردم شغنان که همانا تاریخ شفاهی شان بود بدون آن که در قید نگارش بیابند جای شان به افسانه های کتابی عوض و به فراموشی رفتند که از این جنبه ضربه بزرگی به درخت پرثمر فرهنگ شغنان وارد شده است. آن چه را که من نوشته ام و دارم می نویسم همانا داشته های بزرگ بی نظیر فرهنگی مردمان پامیرزمین و منجمله شغنان است که نگهدارنده میراث باستانی آریایی ها می باشد.

جناب استاد فرموده اند که مقاله ای را در باره "آریایی" ها نوشته و چشم به راه نظریات ما بوده است. بلی، نوشته را مرور کردم و موضوعات یادشده به خصوص انکار از هویت انتبکی آریایی ها بحث برانگیز است. من از ابراز نظر و به راه انداختن بحث منصرف شدم؛ به دو دلیل: یکی این که استاد خواسته است که آفتاب را به دو انگشت پنهان سازند که انکار از هویت انتبکی و قومی آریایی به این مانند است. دو دیگر؛ این که ما از جامعه کوچکی سر کشیده ایم و خود می دانیم که پرداختن به کم و کاستی همدیگر سبب می شود تا انرژی کاری را که بتوانیم در سایر عرصه ها بکار بیاندازیم و داشته های جدیدی بیافرینیم در گرداب دفاع از خود می افتیم که باز هم آن چه را باید که به پیش ببریم دور گرداب خود دفاعی می چرخیم. همین لحظه که می نویسم، دو روز است که بر نوشته های شان ناگزیرم جواب بگویم و کارم را توقف بدهم که به تألیف اثر جدیدی از فرهنگ باقیمانده آریایی ها در خرنون زیر عنوان "داشته هایی از رسوم میتزائی باقیمانده در خرنون" مشغولم. حالا فکر کنید که آیا ما ضرورت به اخلاص کار همدیگر داریم؟ اگر کمی و کاستی در کار است بگذاریم تا دیگران آن را بگویند. وقتی نوشتی تعدادی می خوانند و برخی از آن ها نظر خویش را ارائه می دارند.

نکته بسیار جالب شهکار نگارش استاد در یادداشتش است که فرموده اند که "سرآغاز آنی و فوری نگارش داکتر پامیرزاد زیر عنوان "خرنؤن یاد شده در حافظه تاریخ" در رخنامه و سیمای شغنان است که من شخصاً در زمینه کارهای پامیرزاد روی موضوع یادشده آگاهی قبلی نداشتم". به این شهکار استاد مرور کوتاهی می دارم. اگر به عنوان کتاب توجه شود استاد نخواستہ تا عنوان را به شکل درست آن در نوشته بیاورند. این نوع بی تفاوتی استاد سوال برانگیز است که در برابر این کار که معرف معرفی یک فرهنگ و یک تاریخ قدیم است، چرا دلچسپی ندارند؟ زیرا از نظری که در زیر نوشته ام در فیسبوک گذاشته اند، هویدا بود. به این طرز کار تغییر عنوان خود سوال خلق می کند که چرا عنوان یک اثر را خواننده مطابق میل تغییر دهد؟ در صورتی که عنوان کتاب " خرنؤنی ها قومی یاد شده در حافظه تاریخ" می باشد که عنوان خود گویای پی آمد بعدی متن کتاب است. استاد می گویند که نوشته اش شهکار کرده که من کتاب را به نشر سپرده ام که او بیخبر از آن بوده است. باز هم تاکید می کنم که جالب است. جالبش این که در فاصله یک هفته چگونه امکان دارد که یک کتاب به حجم 240 صفحه تکمیل و به نشر برسد. استاد در پاراگراف قبلی خویش گله کرده بود که در مورد نوشته اش ابراز نظر ننموده ام، اما چرا استاد هیچانی می شود وقتی ابراز نظر خویش را در یک اثر مدون پیشکش می نمایم. بعد جالبتر این که استاد می گویند که شخصاً در جریان کارهایم نبوده اند. استاد بزرگوار امروز آن قدر الکترونیک کار را آسان ساخته که می شود آدم از آن استفاده کند و راست را از دروغ تشخیص دهد. من بارها در مسئله صحبت در جمع و طنداران داشته ام و بعد هم شما مرا در زمینه کمک کرده بودید که کتاب استاد پروفیسر شهرانی را برایم فرستادید. اگر اجازه باشد از کتابی که ارسالی داشتید پیامش را به یاد تان بیاورم:

Sep 14, 2019 at 12:59 PM

[PrintRaw message](#)

Khush Nazar Nazar <khush_nazar@yahoo.com>

To: Nasruddin Paikar <npaikar@hotmail.com>

سلام تقدیم است استاد.

یک بار دیگر سپاس بی پایان که این همه زحمات را متقبل می شوید. متاسفانه در این مجموعه چیزی در باره پامیری ندارد. تنها گفته است که آریایی نیستند. من چیزی نوشتم که یکی دو صفحه کاپییش را خدمت روان خواهم کرد. وقت بیشتر تان را نگرفته خداحافظی می گویم. پامیرزاد

[Sent from Yahoo Mail for iPhone](#)

Oct 1, 2019 at 6:23 AM

[PrintRaw message](#)

Khush Nazar Nazar <khush_nazar@yahoo.com>

To: Khush Nazar Nazar <khush_nazar@yahoo.com>

1 File 33.4kB

DOCX33kB

docx.یفتلی ها ترک نیستند

[Download](#)

یک بار دیگر هم احترام می‌رسانم. صفحاتی از نوشته‌ها را در مورد آریایی بودن یفتلی‌ها برای تان گسیل می‌دارم. اگر فرصت یافتید از نظر بگذرانید که تا چه اندازه مدلل خواهد بود.

احترام
پامیرزاد

استاد در مورد سیمینار و لکچرم در شهر دوشنبه یادآور شده که این یادآوری خود گویای آن است که استاد بیخبر از کارم نیست. مگر چرا استاد بیخبری را دلیل می‌آورد برای روشن نیست. ولی در پهلوی آن من به عنوان "پژوهش در فرهنگ باستان" سیمیناری در دوشنبه نداشته‌ام. در سمپوزیم علمی بین‌المللی زیر عنوان "مطالعه بر فرهنگ: دیروز و امروز آریایی" شرکت نمودم و مقاله‌ام زیر عنوان "خدیر ایوم یا جشن بزرگ خرنونے‌ها" را پیشکش کردم. هم‌چنان در سیمینار "زبان‌های باستانی آریایی‌ها" در مورد زبان خرنونے در گذر تاریخ صحبت داشتم. سپس دانشگاه آسیای میانه خواهش کردند تا پیرامون ارتباط زبان خرنونے با زبان اوستایی لکچری را به آن‌ها ارائه بدارم که خوشبختانه این لکچر زبر عنوان "خیالانے اوستایی خرنونے امروزی‌اند" که هم مقاله سمپوزیم در انترنیت نشر شد و هم دانشگاه آسیای میانه لکچر را به شکل زنده پخش کرد. از عنوانی که استاد یاد می‌کند، خبری نبوده‌ام.

پس از نوشته‌های دور و درازی که فهما نیست مقدمه بوده یا چیز دیگر که استاد می‌فرمایند که بر می‌گردند به اصل موضوع که "نقد علمی و اکادمیک و تبار‌زبان‌شناسانه" انتولینگویستیک" نگارش اثر داکتر پامیرزاد در مورد "شغنان در حافظه فراموش شده تاریخ" است که بر بنیاد استدلال‌های علمی، تاریخی، زبان‌شناسی تبار‌شناسانه روی آن مکتب خواهم کرد". از همین جا درجه علمی و اکادمیک نقد خود را می‌نمایاند. کسی که می‌خواهد نقد کند، حد اقل آن چه را که می‌خواهد در ترازوی قضاوت قرار دهد بر اساس چیزی که گفته شده، نه بر اساس من برآوردی‌ها، در صورتی که عنوان کتاب "خرنونے‌ها قوم فراموش شده در حافظه تاریخ" است و استاد خود عنوان را تغییر می‌دهد تا به میلش ترازوی نقد برابر بیاید. چیزی که در عنوان توجه را باید جلب کند کلمه "خرنونے" است. مگر، چرا به کلمه "شغنان" تعویض شده و بعد حتی کلمه حافظه را تغییر می‌دهند تا نقد برابر شود. آیا تغییردادن نام و تعویض جای بکاربرد کلمه نقد علمی شده می‌تواند؟

استاد طی بیست روز وقت گرانبهایش را صرف خواندن و دریافت نکات قابل نقد کرده است. این کار شان را به مثابه یک آئینه قرار داده، می‌گویند که "نقد همواره حیثیت آنگینه را دارد که هم خواننده و هم نویسنده را یاری رسان است. چون نقد علمی و اکادمیک هر نویسنده را یاری می‌رساند تا بهتر و زیباتر بنویسد و خواننده را مدد می‌رساند با بهتر، ژرفتر، علمی‌تر و اکادمیک‌تر بخواند و هر دو موضوع باعث می‌شود که فرآیند کار کرده‌های علمی و اکادمیک از عرصه کپی‌نگاری، سهل‌نگاری، پلیژریسم، یا سرقت ادبی و اکادمیک بیرون شده و در مسیر نگارش‌های عقلانی، اکادمیک، فلسفی و دیالکتیک قرار گیرند". من نیز خواستم خویش را در این آئینه ببینم که بتوانم بهتر و زیباتر بنویسم. مگر سوالی برایم پیدا شد که آیا بهتر نویسی و یا زیبانویسی چه معیاری خواهند داشت؟ این معیار صرف بر اساس نظر استاد است یا این که نویسنده آن چه را که می‌خواهد از نظر خویش بنویسد؟ دیدم که زیبا نویسی و بهترنویسی در جمله بالا قابل مقایسه است. آنگینه‌ای که مطابق خواست خود همه چیز را کپی‌نگاری و سهل‌انگاری وانمود می‌سازد، پلیژریسم و سرقت ادبی و اکادمیک را می‌نمایاند. وقتی نوشته‌ها را به عنوان یک آنگینه نگریستم و سر تا پا خواندم، به یاد نوشته حضرت جامی افتادم که به آنگینه می‌گوید:

| | |
|----------------------------|---------------------------|
| عیب جویی هنر خود کردی | عیب نادیده یکی صد کردی |
| گاه بر قافیه کآن معلول است | گاه بر لفظ که نامقبول است |
| گاه بر راست کشی خط گزاف | گاه بر وزن زنی طعن زحاف |

استاد پس از تحلیل و ارزیابی و ابراز نظرها و یادداشت هایی در مورد استقاده اش از کتاب ها و نیز نقد ادبی می آورد که "بدون تنگ نظری، اغراض فردی، بغض، کینه و یا هم بخل اکادمیک مانند برخی ها به نگارش بگیرم". سخن خوبی است که اگر نقد از چنین خصوصیت های مضحک مبرا باشد. اما آیا صداقت سخن تا عمل چه اندازه مطابقت دارد؟ همین که برخی ها به بخل اکادمیک از نظر استاد متهم هستند و استاد آن را می داند و دیگران از آن بی خبر، خود سخن استاد را رد نمی کند؟ به هر صورت می بینیم که پی آمد ارزیابی ها و نقد ادبی (!!) به کجا می کشد؟ نخستین گامی که استاد در این رابطه می بردارد در مورد "گزینش نام اثر، ساختار عدم رعایت ساختار دستور زبانی در گزینش اسم، جمع سازی ها، پسینه ها و پسینه های اثر" است که تاکید بر نظریه اش در فیسبوک کرده اند که گویا من ملاحظاتش را پذیرفته و برای برخی مسایل دیگر استدلال معینی نداشته ام. خوب است ببینیم که در ملاحظات استاد چه چیزی وجود داشته که من آن را پذیرفته ام؟ استاد در نظریه شان در یک مورد فرموده اند که "بر اساس قوانین زبان شناسی به ویژه سنتکس (نحو) در واژه شغنائی ها، یا شغنی باید از جمع سیاقی خود زبان شغنائی استفاده می شد بهتر می بود، زیرا شامل ساختن پسینه های زبان دیگر این خود عدم ظرفیت زبانی مورد نظر را نشان دهنده است". در باره این ادعای استاد توضیح داده ام که در عنوان کتاب تنها پسینه "در" استفاده شده که بدون آن عنوان مفهومی نمی رساند و این پسینه از اجزای یک جمله در زبان فارسی است. ولی اگر مقصد شما از پسوند "ها" جزء ترکیبی نام باشد که پسوند کلمه ساز جمع است، بر اساس قاعده زبان صورت گرفته است. زیرا، واژه خرنوئی یک اسم خاص است که در عباره فارسی بکار گرفته شده و بر قاعده این زبان با پسوند جمع ساخته شده است. این است ملاحظه استاد که من آن را پذیرفته باشم. نمی دانم استاد به نوشته توجه نکرده و یا این که خود تفاوت پسینه و پسوند را ندانسته با آن که ادعا نمود بر اساس قوانین زبان شناسی به ویژه سنتکس (نحو) عجیب است. من که نخواستم موضوع را جدیتر ارزیابی کنم به آن اکتفا کردم که غیر مستقیم استاد را به اشتباه اش متوجه بسازم. ولی متأسفانه بدون این که استاد به این غلطی اش توجه بفرماید آن را بار دیگر به عنوان خطای علمی مطرح می کند. در صورتی که پسینه ها کلمه هایی جز ترکیبی جمله اند که یک اسم یا ضمیر را کنترل می کنند و ارتباط آن را با کلمه یا عنصر دیگر در یک جمله یا عباره توضیح می دهد؛ چنانچه: در عنوان اثر کلمه "در" یک پسینه است که ارتباط "حافظه تاریخ" را با "خرنوئی ها" توضیح می دارد. پس کلمه "در" یگانه پسینه در عباره "خرنوئی ها قومی فراموش شده در حافظه تاریخ" می باشد که چطور در سنتکس قانون زبان شناسی غلط ارزیابی شده می تواند؟ من که خواستم تا استاد را به خطایش متوجه سازم در مورد آن تبصره زیادی ننمودم. اما، تاکید استاد بر پذیرفتن ملاحظاتش مرا به سوال دیگری وادار می سازد که آیا استاد فرق میان پسینه ها و پسوندها را در یک زبان دانسته و یا فقط خوشش آمده که بگوید من تحقیق غیر علمی و غیر اکادمیک کرده و استاد آن را دانسته و برای دیگران نیز بفهماند تا قضاوت کنند بر نقد استاد. شکی وجود ندارد که استاد خواسته تا بر "ها" علامه جمع در زبان فارسی که پسوند خرنوئی آمده است، ایراد بگیرد. می بینیم که هدف استاد در این ایراد "ها" جزء ترکیبی "خرنوئی ها" خواهد بود که پسینه نه بلکه یک پسوند است. پسوندها از جمله اجزای یک جمله یا عباره اند که با یک کلمه طوری یکجا می شوند که معنای آن را تغییر می دهند. در کلمه "خرنوئی ها"، "طوری که می بینیم "ها" جزء ترکیبی این کلمه است که پس از اسم خاص "خرنوئی" آمده که آن را پسوند گویند. استاد خود قاضی شوند که آیا پژوهش من غیر علمی و غیر اکادمیک و بر اساس قوانین زبان شناسی به ویژه سنتکس نیست یا بی خبری استاد از تحقیق علمی و قوانین زبان شناسی؟

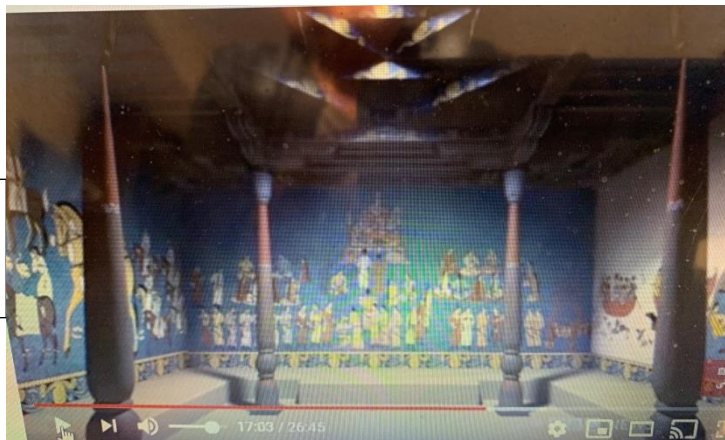
نکته دیگر در نقد استاد "ساختار عدم رعایت ساختار دستور زبانی در گزینش اسم، جمع سازی ها" مطرح شده است. هر چند همین جمله برایم نامفهوم است، ولی به هر صورت به متن مراجعه کنیم. استاد باز هم بر عنوان اثر انگشت می گذارد و آن را از نظر مفهوم شناسی و کالبد شناسی زبان تحلیل می دارد و می گوید که "شغنان قومی فراموش شده در حافظه تاریخ" خود از دیدگاه معنی شناسی در تناقض است. یکم، یک بار دیگر استاد نشان می دهد که به عنوان کتاب کوچکترین توجه ندارد و آن را مطابق دلخواه خویش نام می گذارد. در صورتی که عنوان کتاب "خرنوئی ها قومی فراموش شده در حافظه تاریخ" است، ولی آن را به شکل دیگری آورده است. و دوم، به چه معیار اکادمیک که استاد در هر یک جمله اش آن را بر رخ خواننده می کشد، خرنوئی ها را به شغنان تعویض می کنند، آیا این کار از اصول

آکادمیک است و این که تعویض نام صورت می گیرد خود اصول تحقیق را زیر پا نمی کند؟ و بعد آن را که مطابق میل خود نام می گذارد و بر آن نکات ایرادی را می آورد، خودش یک سوء نیت در رابطه به موضوع تحقیق نمی شود؟ پس، آیا ادعای استاد در نقد "بدون تنگ نظری، اغراض فردی، بغض، کینه و یا هم بخل آکادمیک" صدق می کند؟ سوم، وقتی استاد عنوان دلخواه خود را به کتاب می دهد عمدی و یا غیر عمدی "شغنان" را یک قوم می گوید. در صورتی که شغنان نام محل بوده و شغنانی نام قومی است که در آن محل زیست دارند.

استاد دوستان شغنانی خویش را مخاطب می سازد و به گواهی می گیرد و می گوید که "هیچ گونه مدرک علمی در مورد حضور و واژه گانی واژه شغنان در آثار و آفریده های ناهمگون وجود ندارد و همواره بر بنیاد حدس و گمانه ها واژه های شغنان، شگنان، شکنان، شیگان، شیغان، شیگانیان و غیره که گویا بازتاب دهنده هویت تباری و نژادی یک قوم خاص در بدنه تاریخ باشد، مورد کاربرد قرار داده اند. در صورتی که شغنانی ها امروز متشکل از تبارهای ناهمگون مانند: میرها، سیدها، ایماق ها، قلماق ها، رعیت ها، عرب ها، پارس ها، ترک ها، اویغورها، حتی هندوها، "گروه پنجه بایی ها" که از گجرات هندوستان وارد پامیر شده اند و امروز در کنار دیگر رود آمو خودها را به معرفی می نشینند و هویت آفرینی می کنند". در این ادعا نیز استاد برای خویش مضمون آفرینی کرده و مدعی به نبود قومی به نام شغنانی می شود. با این ادعا آیا باز هم استاد می خواهد آفتاب را به دو انگشت پنهان سازد؟ اگر کسی از خودش بپرسد که مربوط کدام قوم است؟ چه جواب خواهد داشت؟ استاد در مورد موجودیت نام های شغنان، شگنان، شکنان باورمند نیست و آن را حدس و گمان می گوید، نمی دانم آیا استاد منابعی که این نام ها از آن گرفته شده و در کتاب مورد نظر ذکر گردیده اند، دیده است یا خیر؟ و یا این که نخواستہ ببیند؟ برای آن که ادعای استاد روشن شود، واژه گان شغنان، شگنان، شکنان را که در کتاب از منابع گرفته شده، آورده می شوند. اما، واژه گان خودساخته چون شیگان، شیغان و شیگانیان در هیچ جای از کتاب نیامده اگر استاد آن واژه گان را دیده، چه بهتر که صفحه کتاب را تذکر دهند تا معلوم شود چه مفهوم را می رسانند. نام شغنان در دیوان حکیم ناصر خسرو آمده است: ور به مال اندر بودی هنر و فضل و خطر کوه شغنان ملکی بودی بیبا و بصیر (ناصر خسرو قبادیانی، دیوان ناصر خسرو، دنیای کتاب، چاپ سوم، ۱۳۷۲ ه. ش. ص ۱۹۴). کلمه شگنان در کتاب تاریخی "البداء و التاریخ" که در ۳۵۵ ه. ق. یا به نیمه اول عصر دهم نوشته شده که فصل سیزدهم آن به جغرافیای زمین اختصاص داده شده که از این منطقه نام می برد و می نویسد که شهرهای بزرگ خراسان چار است؛ نیشاپور و مرو و هرات و بلخ و بالای بلخ پیش از نهرهای تخارستان و ختل و شگنان و بدخشان است. (البداء و التاریخ، مطهر یا طاهر مقدسی، ص ۷۵) هم چنان از شغنان در کتاب "البلدان" چنین یاد می گردد: "و از ختل به تخارستان علیا روند و مملکت "خماریک" پادشاه شغنان و بدخشان و رودخانه بزرگ که تا شغنان می رسد از آن است و این ها همه اش تخارستان علیا است". همین جغرافیانویس در ادامه می آورد که "در دوره خلافت هارون الرشید، فضل بن یحیی بن خالد بن برمک والی خراسان تعیین می شود که رهسپار بلخ گردیده و چندین ناحیه از تخارستان و کابل شاه و شغنان را فتح کرد. (البلدان، ابن واضح یعقوبی، تهران، ۱۳۴۳ ه. ش. ص ۶۸) کتاب حدود العالم من المشرق و المغرب از کلمه شگنان یاد می دارد: دیگر رود جیحون است از حدود و خان برود و بر حد میان ناحیت بلور و میان حدود شکنان و خان برود تا به حدود ختلان و تخارستان و بلخ و چغانیان و خراسان و ماورالنهر همی رود تا به حدود خوارزم آن گه اندر دریا خوارزم افتد. (حدود العالم من المشرق و المغرب.. مؤلف ناشناخته. تصحیح منوچهر ستوده، ۳۷۲ ه. ق. تهران: کتابخانه طهوری. ص ۲۷) و نیز از همین کلمه منجیک شاعر عصرهای اولیه هجری در شعرش یادآوری می نماید: رویت به راه شکنان ماند همی درست باشد هزار کژی و باشد هزار خم (فرهنگ دهخدا، زیر کلمه شغنان). این واژه گان در منابع یادشده آمده اند و علاوه بر آن از نام های متذکره از چندین مأخذ دیگر نیز آورده شده اند. پس استاد و گمانه نادرست است. در کتاب از اول تا آخر برای اثبات خرنوئی ها قومی در تاریخ باستان تلاش شده و موجودیت این قوم در طول تاریخ به اثبات رسیده که با نام های مختلفی که دیگران به آن ها داده اند، موجود بوده اند. امروز خرنوئی ها بیشتر از هر وقت دیگر تمام معیارهای جامعه شناسانه یک قوم را دارند. اما تعجب آور است این که استاد می گوید که "شغنانی ها امروز متشکل از تبارهای ناهمگون مانند: میرها، سیدها، ایماق ها، قلماق ها، رعیت ها، عرب ها، پارس ها، ترک ها، اویغورها، حتی هندوها، "گروه پنجه بایی ها" که از گجرات هندوستان وارد پامیر شده اند و امروز در کنار دیگر رود آمو خودها را

به معرفی می نشینند و هویت آفرینی می کنند". می بینیم که باز هم استاد تعدادی از فامیل ها را نام می گیرد که به شغنان آمده و مسکن گزین شده اند. مگر در نام گرفتن این خانواده ها تا جایی که نام اقوام افغانستان و کشورهای همسایه بیرون از شغنان در ذهن شان آمده شامل لست خانواده ها کرده تا آن را طویل بسازد. اگر به ترکیب قومیت شغنانی ها نظر اندازی کنیم در جمله لست یادشده صرف از میرها و سیدها و قلماق خانواده هایی اند که آن ها نیز خود را خرنوئی می خوانند. مگر از اقوام ایماق ها، عرب ها، پارس ها، ترک ها، اویغورها، حتی هندوها خبری نیست اگر از مردم بومی این نام ها پرسان شود شاید بیشتر از 98 فیصد حتی به نام آن ها هم آشنایی نخواهند داشت. اما، چرا استاد چنین بازی را به راه می اندازد که می خواهد حقیقت اتنیکی مردم شغنان را به انحراف بکشاند؟ در صورتی که خرنوئی ها قوم باستانی اند از تبار آریایی ها که عجب است استاد حتی از قومیت آنها نیز انکار می ورزد و از تاریخ قدیم شان و می گوید که "بدون تردید تاریخ بیشتر از دوصدالی سه صد سال را حتی ندارند. به گونه مثال اگر به همه دهکده های شغنان زمین که بیشتر از چهارده دهکده است نظر اندازیم می بینیم که قدیمترین خانه های گلی شغنان بیشتر از یک و نیم صد سال حتی کمتر عمر ندارند". او ادامه می دهد که "اگر این شغنان ما مهد تمدن آریایی بوده، این تمدن آن قدر ضعیف و نحیف بوده که امکان نغز، زیبا و در خور رشد و تکامل را گذاشته و آمده در میان دو کوه تنگ و تاریک که مردمش تا دیروز از بهره غذا لباس و غذا بی بهره بودند، مقیم گردیده اند؟" چنین است دیدگاه استاد از نظر علمی و اکادمیک که تصورش از تمدن ده هزار سال داشتن قصرها و به اصطلاح امروز داشتن بلدنگ ها می باشد که امروز در شغنان نیست. پیش از آن که به پاسخ سوال بروم لازم می بینم که بر ساختار جمله یک نظر بیاندارم. می گویند که "قدیمترین خانه های گلی شغنان بیشتر از یک و نیم صد سال حتی عمر کمتر ندارند". استاد در جایی از نوشته اش فرموده بودند که "نقد خواننده و نویسنده را یاری می رساند تا بهتر و زیباتر بنویسد و خواننده را مدد می رساند با بهتر، ژرفتر، علمی تر و اکادمیک تر بخواند"، آیا این ادعای استاد در این جمله صدق می کند که من نویسنده بر اساس آن بهتر بنویسم. در یک جمله تناقض میان بیشتر و کمتر سبب شده که من نمی دانم آیا هدفش بیشتر از یک و نیم صدسال است و یا حتی کمتر از یک و نیم صدسال؟ پس خواننده باید با بهتر، ژرفتر، علمی تر بخواند. آیا چنین بی مفهوم نویسی به جای کمک به نویسنده او را راه گمتر نمی سازد و خواننده را گیجتر؟ همین طور تصور طرح چنین سوال از افراد عام جامعه می رود که با روند تکامل جامعه انسانی آشنا نیستند، مگر زمانی از آدرس اکادمیک چنین سوال مطرح می شود خود سوال برانگیز نیست که آیا سوال کننده قصد بی اعتبار ساختن تاریخ و هویت یک قوم را ندارد؟ نشانه های زیادی از تمدن آریایی های چند هزار سال پیش در جایی که استاد هر روز هزارها بار قدم گذاشته و هم با آن آشنایی دارد، دیده می شود. "چید" یا به اصطلاح امروز "خانه های پامیری" یکی از این نشانه ها است که جناب استاد عمر آن را به 150 سال تصور می کند. مگر کسی که نقد می کند چگونه در عالم بیخبری قضاوت می نماید. این مسئله وضاحت کامل دارد که می توانم "چید" یادگاری از باستان است که مانند سایر رسوم خرنوئی ها از چندین هزار سال به میراث مانده و به گفته دوستان در زمینه قضاوت کنند. برای قضاوت در این مورد دو تصویری را از یک تالار قدیمی که در شهر ویرانه سمرقند کشف شده و "چید" در پهلو می گذارم.

تالاری که در شهر ویرانه سمرقند از دوره قدیم کشف شده است. تصویر از سایت بی بی سی از برنامه بلوربنفش گرفته شد



ادامه دارد